

## جنبش ضد وال استریت: انگیزه ها و ریشه های آن

### آیا این جنبش فقط ضد سرمایه مالی است (؟)

از اولین لحظات تجمع اعتراضی در پارک زوکوتی نیویورک تا گسترش روز افزون آن به صدها شهر جهان با اولین شعار مهیب وال استریت را اشغال کن!

انگار بازتاب صدای پتک کارگرانی به گوش می رسد که در کشاکش چندین قرن تولد و حضور بی منازع سرمایه به اشکال گوناگون در آمده است تا امروز خود را بر پریشانی متمرکز ترین جغرافیای انحصار مالی و سرکوب به نمایش بگذارد! باز از نو ثابت شد که تاریخ دارای حافظه ای هوشمند است و کنش متقابل نیرو ها ی اجتماعی اش کرو کورنیست و پیشینه های استعمار مداوم و نتیجه خونبار و فاجعه انگیز نظام طبقاتی را پیوسته بخاطر دارد و به صورت عمیق و معناداری نشانه گذاری می کند.

اگر در قرن نوزده یعنی دوران ما قبل انحصار سرمایه ؛ ارتش ذخیره بیکار کارگران بر اساس قانون آهنین اضافه جمعیت نسبی سرمایه داری مانعی اساسی و پابندی اجتناب ناپذیر و همیشگی برای نیروی کار مولد و شاغل بود و همواره کار فرمایان و دولتشان بعد از دوشیدن بخش عظیمی از جمعیت طبقه کارگر ، باز هم خرج رانده شدگان و در ماندگان این طبقه را بر دوش بخش فعال و شاغل آن می گذاشتند و خود نیز به عنوان طبقه مسلط و دولتمدار دقیقاً بدلیل همین قانون دیرینه و ذاتی سرمایه علی رغم انبوهی از تبلیغات اغواگرانه دائم هیچگاه نتوانستند و نمی توانند بی کفایتی و بی عدالتی تاریخی و اجتماعی نظام خود را بیوشانند !!

چونکه قانون مندی تولید ارزش اضافی با استعمار نیروی کار مزدی باز هم منشاء و علت اصلی همین بحران است . وقتی که مازاد تولید صنعتی و کشاورزی و محصولات غذایی و همه چیز هایی که اساسا قرار است برای مصرف آدمیزاد تولید شود فقط ! و فقط! با نقشه و انگیزه سود ! و دگر دیسی های گوناگون آن ، عرصه و هدف زندگی را اشغال می کند و فرجام مقدس و افتخار آمیز آن انباشت دیوانه وار سرمایه اعلام میشود! در عین حال و همزمان بر اساس قانون کاهش مداوم هزینه های تولید سرمایه حتی به قیمت اتلاف هرچه بیشتر جان مایه و خون کارگران در سوی مقابل می خواهند پدیده سود آوری را برای این نظام تنازع جنگل حفظ کنند. جالب این جاست که باز هم کماکان پایه اصلی تولید معادله کالا یعنی (مصرف) نیز به دلیل همین قانون متضاد سود طلبی و تصادم آن با دیوار فقدان مصرف بخش عظیمی از جمعیت این کره خاکی علیرغم آنکه خود این جمعیت در حقیقت همان تولید کنندگان اصلی همین کالا ها هستند صرفاً به علت اینکه دوشیده میشوند و بنا براین قدرت خرید ندارند روی این حساب نتیجه کارشان را کد میشود . و معامله نمی گردد به پول نزدیک نمی شود! چون جواز عبور را از خدای سود نمی تواند بگیرد باید در انبار ها بماند تا شاید بعداً منهدم شود . یا ده ها راه دیگر از این جماعت هزار کاره که اختیار همه چیز در دستشان هست ! آری بحران است! بحران است آقا !

باز در عین حال دولتمردان - کار گزاران - ایدئولوک ها و لیدر ها - دستگاه های تبلیغاتی هنجارمند سرمایه ....

همواره درس ریاضت می دهند و می گویند: کمر بند ها را محکم ببندید !

"آزمون تاریخی بسیار سخت در پیش روی ملت های آزاد قرار دارد"

"ورشکستگی همه چیز را تهدید می کند "

بله وقتی که نمایندگان سفته بازان بورس در حالیکه سخت دل مشغول از راه رسیدن تعطیلات برای مسافرت به جزایر رویایی جهانند

همزمان کارگران سخت کوش - بی خانمان ها - بیکاران - دانشجویان تهی دست و.....

را با قمار بازان مراکز سرمایه مالی جمع می‌بندند و با خطابشان با نام پوشالی ملت می‌خواهند در مسئولیت ورشکستگی اینان شریکشان کنند. !! به راستی که دنیای وارونه ای است .

چه میشود کرد ؟

پاسخ این وارونگی را در طی این چند ماه اخیر دیدیم! از حرکت روز اول یعنی ۱۴ آگوست مردم آمریکا در هارلم مخصوصاً در روز ۱۵ سپتامبر ۲۰۱۱ تا بعد که جمعیت معترض بیشماری در صدها شهر آمریکا - اروپا و همچنین در ژاپن ، کره جنوبی - تایوان ..... براه افتاده بودند این شعارها را بر روی پلاکارت‌ها نشان دیدیم .

"ما ۹۹% هستیم " اکثریت متحد " سرمایه داری جنایت سازمان یافته است " پلیس ابزار سرکوب سرمایه است " ما هزینه جنگ شما را قبول نمی‌کنیم " جنگ با کارگران را متوقف کنید " وال استریت را به میدان تحریر تبدیل کنید" کارگران به حزب خود احتیاج دارند " جنگ نفت را قطع کنید"

در این شعارها دقت کنید نیاز به تفسیر و تاویل ندارد! علیرغم تبلیغات گسترده و بمباران مغزی که طیف های فکری گوناگون جهان سرمایه پیش و بعد از فروپاشی مدل سرمایه داری دولتی روسی تحت عنوان ناکامی کمونیزم بصورتی تام و تمام در جهان براه انداخته بودند و مخصوصاً پس از قدرت گیری روز افزون نو محافظه کاران در ایالت متحده و بریتانیا و دیگر کشورهای اروپایی به شکل ریگانیسم و تاچریسم سیاسی بارها با تمام امکانات و ابزار تبلیغی و ترویجی سعی کردند در ذهن مردمان فرو کنند که (برابری طلبی خواب و خیالی بیش نیست و سرمایه داری عین مقتضای عدالت جهان هستی است) مثال رایج شان نیز شکست و فروپاشی بلوک شرق و خانواده کثیرو الاولاد آن بود! اما وقتیکه در طول این چندین دهه به عمق و ماهیت کارکردهای سرمایه جهانی نگاه می‌کنیم می‌بینیم هیچ چیز تغییر نکرده است! اول از همه شکاف فزاینده طبقاتی بیداد می‌کند شرح ناچیزی از این داستان دارها و ندارها را از زبان خودشان بشنویم . لستر تارو (اقتصاد دان معاصر امریکایی و استاد دانشگاههای هاروارد و ام ای تی ،مشاور اقتصادی کلینتون رئیس جمهور سابق) در اثر خود بنام آینده سرمایه داری (ترجمه عزیز کیاوند) با مراجعه به امار رسمی چنین می‌گوید : از سالهای ۱۹۷۳ تا ۱۹۹۳ پیوسته دستمزد واقعی ۸۰ درصد نیروی کار کاهش یافت به رغم افزایش ۲۹ درصدی تولید ناخالص داخلی؛ سرانه واقعی مابین سالهای ۱۹۷۳ تا ۱۹۹۳ متوسط میانگین مزد کارگرانی که سراسر سال تمام وقت کار می‌کردند به میزان ۱۱ درصد سقوط کرده است

یا در موردی دیگر چنین می‌گوید از سال ۱۹۷۳ تا ۱۹۹۴ که تولید ناخالص امریکا ۳۳ درصد افزایش یافت کاهش مزدهای واقعی ساعتی کارگرانی که کسی زیر دست آنان کار نمی‌کند ۱۴ درصد و کاهش مزدهای هفتگی آنان به ۱۹ درصد میرسد!

امار و ارقام ارائه شده توسط او در زمینه توزیع درآمد و ثروت اجتماعی بدین شرح است : ۱۰۰ درصد افزایش مزد و حقوق مردان در دهه ۱۹۸۰ نصیب ۲۰ درصد رده های بالای نیروی کار شد و رقم ۶۴ درصد عاید یک درصد شد که در بالاترین رده نیروی کار قرار دارند اگر بجای مزد و حقوق ؛ درآمدها را مورد بررسی قرار دهیم سهم ان یک درصد بالا برابر با ۹۰ درصد افزایش درآمدهاست سهم متوسط حقوق و مزایای ۵۰۰ مدیر عامل ارشد که مورد مطالعه قرار گرفته در حدود ۳۵ تا ۱۵۷ برابر متوسط دریافتی کارگران تولید است در پی تغییر مزدها و درآمدها سهم کل ثروت خالص نیم درصد جمعیت از ثروت کشور در مدت ۶ سال یعنی ۱۹۸۳ تا ۱۹۸۹ از ۲۶ در صد به ۳۱ درصد افزایش یافت!

از نخستین سالهای دهه ۱۹۹۰ سهم ۱ درصد حاشیه بالای جمعیت از ثروت کشور به بیش از ۴۰% رسید که نسبت به دهه ۱۹۷۰ دو برابر شده است

تعداد افراد بی خانمان در امریکا که در خیابان ها می‌خوابیدند در سال ۱۹۹۶ ششصد هزار نفر بود که در پنج سال به هفت میلیون نفر برآورد شده است

این جریان بی خانمانی به سراسر جهان صنعتی سرایت کرد در فرانسه این گروه از ششصد هزار نفر به هشتصد هزار نفر رسید در امریکا ۳۲ درصد مردان ۲۵ تا ۳۴ ساله کمتر از آن در میاورند که بتوانند خانواده های ۴ نفری را بالای خط فقر نگه دارند. در سال ۱۹۶۴ فقط ۲۹ درصد مردم امریکا معتقد بودند که کشور به کام ثروتمندان میگردد اما در سال ۱۹۹۲ بالغ بر ۸۰ درصد مردم این عقیده را داشتند

در انگلیس در حالیکه متوسط درآمدها از سال ۱۹۷۹ تا ۱۹۹۳ بیش از یک سوم افزایش یافته درآمد ده درصد حاشیه پایین ۱۷ درصد کاهش یافته است

گروینر آلمانی در اثر خود بنام فرجام سرمایه داری؛ خطر فرو پاشی نظام اقتصاد سرمایه داری را در پی توزیع نامتناسب در آمد و شکاف فزاینده طبقاتی مورد بررسی قرار میدهد او علت عمده این توزیع نام برابر ثروت اجتماعی را با قانون تفاوت یا فاصله فزاینده نرخ بهره با آهنگ رشد اقتصادی تحلیل می کند. او در مثال خود از ابتدا با تقسیم محصول کالای کل اقتصاد به ۱۰۰ واحد در دور اول ۸۰ واحد آن را سهم نیروی کار فرض می کند و ۲۰ واحد آنرا مشابه وضعیت نیمه دهه هفتاد اقتصاد آلمان برای صاحبان سرمایه اختصاص می دهد بر این اساس همه اعضای اقتصاد ملی در آمدی معادل ارزش یک واحد محصولی کالا را در اختیار دارند.

بر این مبنا اگر نرخ رشد تولید ناخالص داخلی نیز پایین تر از نرخ بهره باشد یعنی مثلا در شرایط دهه ۹۰ در حدود ۲۰ سال بعد وقتیکه نرخ رشد واقعی ۱/۵ درصد قرار داشت. در حالی که نرخ بهره ۴ درصد گردید در این صورت نیروی کار مولد از آنجائیکه بیشتر از ۱۰۰ واحد یعنی در حقیقت ۱۳۵ واحد تولید کرده است بنابراین صاحبان سرمایه بمراتب بیش از دو برابر نرخ بهره گذشته را دریافت می نمایند و در واقع آنها بجای ۲۰ واحد سهم پیشین ۴۴ واحد را تصاحب می کنند به عبارت دیگر بیشتر از ۱۲۰

درصد  $(\frac{24}{20} = 120\%)$  سهم گذشته را به دست میاورند.  $x_n = x_0(1 + \frac{p}{100})^n$  محاسبه شده است. بنا بر این سهم نیروی کار ۹۱ واحد خواهد بود. کاهش سهم نیروی کار از ثروت تولید شده وقتیکه فقط ۱۱ سهم بیشتر از ۸۰ سهم قبلی، آنها از کل حجم کالای تولید شده دوره جدید را دریافت می کند که معادل ۱۴ درصد  $\frac{11}{80} = 14\%$  بالغ می گردد. در حالی که تولید ناخالص ملی در این مدت

۳۵ درصد یا بیشتر از  $\frac{1}{3}$  افزایش یافت با این حال سهم کار از این افزایش کل تولید فقط ۱۴ درصد بیشتر می باشد که در حقیقت این محاسبه نسبت به واقعیت وضع بهتری را نشان می دهد زیرا چنانچه نسبت سهم سرمایه به زبان کار افزایش یافته باشد مثلا وقتیکه نسبت  $\frac{20}{80}$  به  $\frac{30}{70}$  تبدیل شده باشد شرایط از این هم بدتر خواهد بود. با فرض ثابت بودن این نسبت زمانی که تولید ناخالص ملی به ۱۳۵

واحد افزایش می یابد کار باید ۱۰۸ واحد و سرمایه باید فقط ۲۷ واحد دریافت نماید در حالیکه کار عملا به جای ۱۰۸ واحد فقط ۹۱ واحد سهم می برد به این ترتیب کار بعد از ۲۰ سال کماکان با ۸۴ درصد قدرت اولیه خود در صحنه حضور دارد  $\frac{91}{108} = 84\%$  اما در

واقع در مقایسه با نسبت افزایش حدود  $\frac{1}{3}$  تولید ناخالص ملی دوره جدید سهم او نزدیک به  $\frac{1}{5}$  کاهش یافته است.  $21\% = 14\% - 35\%$

گروینر اضافه می کند این جریان کاهش قدرت خرید نیروی کار در کشور های توسعه یافته مانند آمریکا نیز به صورت مستند تحقق پذیرفته است. او بعد از شرح و بسط و تمثیل مجدد در مورد این روند که علت آنرا از دیدگاه خود همان قانون افزایش یا تفاوت نرخ بهره به زیان کار می نامد در نهایت به این نتیجه می رسد که سهم بری نیروی کار از ثروت اجتماعی علیرغم اینکه خود مولد آن است در دهه های اخیر بمراتب کاهش می یابد و بر عکس سهم سرمایه بیشتر می شود اما از دیدگاه او دو عامل باعث شد که این پیشروی نرخ بهره از سهم نیروی کار؛ در زمان گذشته آثار منفی خود را کمتر نشان دهد.

عامل اول:

نرخ بالای رشد بی سابقه اقتصاد سرمایه داری است گرچه در آن مراحل سرمایه سوده‌های کلانی به دست آورد اما به دلیل پایین تر بودن نسبی نرخ بهره از نرخ رشد امکان افزایش در آمد ناشی از سهم کار هم وجود داشت اما روند نرخ رشد واقعی اقتصاد جهانی از دهه ۱۹۶۰ تا کنون پیوسته کاهش داشته است و به صفر نزدیک است . حتی در انگلیس منفی شد . در آلمان که از نیمه دهه هفتاد نرخ رشدش پایین تر از نرخ بهره ۴ درصدی اش قرار داشت . باز هم پایین تر سقوط کرد بنا بر این باز هم سهم نیروی کار توسط سرمایه بیشتر تحت فشار قرار گرفته است .

عامل دوم:

ایجاد مستعمرات بود که رشد صنایع را با جهت گیری صادرات امکان پذیر ساخت به همین جهت بهره توانست مدتها به صورت عاملی بی ازار و حتی مدد کار در اید آثار منفی آن عمدتاً مخفی بماند اما هم اکنون که بسیاری از مستعمرات که بازار ، مصرف قبلی کشورهای سرمایه داری پیشرفته بودند خود به تدریج صنعتی شده اند و حال به عنوان صادر کننده کالا های صنعتی وارد بازار جهانی گشته اند این روند کماکان ادامه دارد بنا بر این رشد مبتنی بر توسعه صنعتی و رشد متکی بر مستعمرات اجباراً " کاهش خواهد یافت از سوی دیگر چنین کاهشی برای نرخ بهره با ساز و کار نظام اقتصادی سرمایه داری سازگار نیست . زیرا در غیر این صورت سرمایه اعتصاب کرده و از طریق جریان پول اقتصاد واقعی را از تعادل خارج می کند . در نتیجه گروینر ثابت می کند قانون اقتصاد کلان به دلیل جلو افتادگی یا پیش افتادن مداوم نرخ بهره از نرخ رشد واقعی ؛ ذاتاً مشکل دارد و پیامد های نهایی آن همین حقایق اجتناب نا پذیر اقتصاد سرمایه داری جهان امروز است . بر این اساس مثلاً ۵۰ درصد از خانوار های آلمانی ۹۶ درصد دارایی پولی را در اختیار دارند در حالیکه بقیه تنها صاحب ۴ درصد آن می باشند . بر همین روال این ۳۵۸ میلیارد دنیا همان اندازه ثروت دارند که نیمی از بشریت به وسیله کار خود در اختیار دارند از دید گروینر ادامه چنین وضعیتی را وخامت هر چه بیشتر و نهایتاً فرو پاشی سرمایه می داند .

بله دقیقاً به دلیل همین روند ناگزیر اجتماعی و تاریخی که سرمایه در پیش پای انسانها قرار داده است باز به روایتی دیگر بنا به آمار رسمی که سازمان ملل ارایه داد شاهدیم که این نظام یک میلیارد و دویست میلیون نفر گرسنه و سه میلیارد نفر زیر خط فقر دارد و در عین حال دولتمردان و سیاست مداران چنین نظم تولید بردگی بی اعتنا به این همه در ماندگی انسان و عجز و زشتی های این زندگی باز هم از امکان شکوفایی و تحقق انسان بر بستر چنین نظمی حرف می زنند . به قول آن زبان معترض و عصیان گر شعر که می گفت : ردابیل از در و دیوار همچون سیل می بارد.

فضایل نام دادن بر چنین دنیای زشتی ها تبهکاری عریان است! تبهکاری عریان است.

در این جا حقیقتی وجود دارد که برای هزارمین بار باید با صدای بلند فریاد بر آورد و باید اعلام کرد و پرسید به راستی علت العلل این بن بست و تصلب شرانین در همه چیز و حتی در ابتدایی ترین حوائج زندگی روزمره انسانها ناشی از همان استثمار و بهره کشی نیروی کار مزدی و تداوم و تولید و باز تولید همین روند از نظر اجتماعی در ابعاد مختلف قضیه نیست (؟) که هر روز در جای جای این جهان دهها بحران تولید می کند و هنوز تمام نشده باز هم بحران های دیگر سر بر می آورند تا جائیکه اصل موضوع فراموش می شود . و همه چیز به حاشیه پرت میشود . و از نو تقلاً ها ی بیپوده برای بیمار لاعلاجی که نه میمیرد نه درمان می پذیرد تکرار میشود!!

مسئله اینجاست که سرمایه داری راه حل ندارد!! مخصوصاً آنهایی که امروزه در کشورهای سرمایه داری عقب مانده در محافل و مطبوعات خود اینگونه تبلیغ می کنند که مشکل عقب ماندگی ما ناشی از سرمایه داری نبودن جامعه ماست . باید به این حقیقت آشکار توجه داشته باشند.

اگر قرار است در تاریخ بشر برای یک لحظه چیزی به نام عدالت به صورت پایه ای و بنیادین معنا و مفهوم پیدا نماید . اولین چیز در درون و نهاد انسان باید پذیرش تام و تمام این حقیقت انکار ناپذیر باشد که تحت هیچ عنوان نخواهد و نتواند نتایج کار و رنج و تلاش انسان دیگر را تصاحب نماید . این بنیادی ترین قانون زندگی در یک جامعه سالم و انسانی خواهد بود . در غیر این صورت اگر هر قدر خود را با باسمه های رنگارنگ نقش و نگار نماید فقط و فقط چیزی بجز بیماری و زوال و گرفتاری آن جامعه نیست که همواره خود را به اشکال گوناگون نشان خواهد داد . دیگر در اینجا حرف و سخن از تحقق و شکفتن انسان همان دروغ رذیلانه ای است که فقط عشق و علاقه مگس را به آلودگی ها ثابت می کند .

جامعه ای که در ذات رابطه اش گرفتار است از این رو همیشه می خواهد با غوغا و هیاهو حواس ها را پرت کند و نگاه ها را به حاشیه صحنه بکشاند دائم به دنبال مقصر است . می خواهد کسی و چیزی را پیدا کند که بار مکافات تبهکاری های خود را بر دوشش خالی کند قربانی می خواهد !! قربانی چونکه می خواهد گریبان خود را از چنگ مسئولیت خواهی و انتظارات ناظران انسانی خلاص کند باید همیشه بهانه و دستاویزی پوچ و واهی برای خود دست و پا نماید تا گناه ناکامی نسلهای سوخته و بر باد رفته در درون نظام روح کش خود را به پای آن بنویسد !!

امروز بسیاری از جنگ ها توسط دولتها و نیروهای رنگارنگ سرمایه فقط ابزار و وسیله ای برای صدور بحران است موجه ترین حرف ها برای توجیه حقانیت و مشروعیت این رژیمهای سیاسی برای شروع و انجام هر نوع اقدام نظامی با نام دفاع از منافع و حقوق عمومی ملتها و مردمان خودی فقط بهانه ای شیدانه بیش نیست.

مردمانی که برای دو کیلو نخود و لپه و سیب زمینی و چند قلم دارو محتاجند و یعنی عادی ترین احتیاجات آدم آنها در قرن بیست و یکم و باز آنها در دنیایی از تمول و ثروت که مدت هاست تبدیل به سرمایه شده است . چه در پیشرفته ترین کشور ها و چه در عقب مانده ترین آنها هر چیزی به عنوان یک حق فقط با قواعد ساخته و پرداخته پول و سرمایه می تواند به ادبی تعلق بگیرد و گرنه اگر یک دنیا برای تولید و خلق آن عرق بریزی و جان کنده باشی فقط پول بعنوان مظهر مجسم ارزش دوگانه کالا و در حقیقت مظهر مجسم دوگانگی (انسان کالا) هست که می تواند نه تنها این حق را بسازد و جابجا نماید بلکه چه بسا کوه های عظیم را در وجدان مسخ شده انسان نیز جا به جا می کند بعد آنوقت استعمار یعنی منشا گرسنگی ، عجز و اسارت ، کودنی ، بی محتوایی همه چیز ، بی اعتنایی به ابتدای ترین علانق انسانی ، جهل و خود پرستی ، منفعت طلبی عین علاقه و سعادت انسان تبلیغ میشود . و به عنوان ارزش انکار ناپذیر زندگی بر همه چیز غالب می گردد.

آری زیبایی شناسی دنیای سرمایه یعنی همین !

پوچی که سرمایه تا امروز بر زندگی نسل اندر نسل انسان تحمیل کرده است اکنون حتی داد بخشی از سرمایه داران را در آورده است امروز تمایلات این بخش در قالب نمایندگان فکری و سیاسی خود به صورت جریانات تی پارتی، لیبرال های سیاسی، دموکرات ها، در درون جنبش ضد وال استریت حضور دارند اینان که طبیعتاً از زاویه منافع سرمایه دارانه و سهم بری داعیانه خود با اتکا به ساختارهای رسمی و متعارف سرمایه هم اکنون از سرمایه مالی و ساختارهای کاذب پول گرایی انتقاد می کنند و سفته بازان بورس را منشاء این ورشکستگی و بحران می شناسند باز آدرس را وارونه نشان می دهند.

زیرا اگر اندکی به روشمندی رشد کمی و کیفی تکنولوژی تولید کالا در نظام سرمایه داری توجه داشته باشند همانطوریکه در گذشته یعنی در دوران تولید صنعتی به دلیل آغاز رشد مکانیکی تولید و شکوفایی و فوران آن قطعا و منطقاً خود را بصورت بیرون زا نشان داده است . یعنی انگار سرمایه در یک عصر تاریخی بر بستر مشقت تام و تمام طبقه کارگر و در هم نوردیدن مرز مطلق زمان از طریق طولانی کردن و افزایش بی رحمانه زمان کار و سرعت آن از یک سو و تلفیق و ادغام مکرر توانایی های نیروی

کار با فن آوری های تولید کارخانه ای چنان جهشی در تولید کالاها ایجاد کرد . که به نظر میرسید در یک چشم به هم زدن ، زمین در غرب عالم دهان باز کرد و سراسر این کره خاکی را از کالا های تولید کارخانه ای خود پر کرد و انباشت ! این معجزه که به نام سرمایه تمام شده است حقیقتش را توضیح دادیم اما باید توجه داد که علت آشکاری و ملموس بودن و عینیت ساختار تولید سرمایه ناشی از نمود بیرونی نتایج آنست که مربوط به خصلت دوره معین تاریخی این روند می باشد که قاعدتا مدتیست دوران رشد و بلوغ آن بسر رسیده است : چون وقتیکه نیروی زنده کار به شیوه های گوناگون و نسل اندر نسل در طول این قرون جدید دوشیده می شود دیگر شیوه جدیدی باقی نخواهد ماند مگر آنکه حرکت از نو! یعنی از آخر به اول تکرار شود !! اگر کارگر اروپایی و امریکایی امروز به این مرحله از شعور و حق طلبی و اتحاد و تشکل رسیده است که دیگر نمیشود تاریخ را به عقب برگرداند و کارگران و خرد سالان این طبقه را به شیوه توحش قرن هیجدهم و نوزدهمی بیست ساعته و بیست و چهار ساعته ، یکسره به کار واداشت ضمن اینکه الان به یمن شانس بیکران سرمایه ، کارگر ایرانی ، هندی ، پاکستانی ، چینی ، تایوانی ، افغانی ، مالزی یایی ، افریقایی ، و هر جایی که تولید سود به بهای جان و خون نیروی کار تمام میشود باز هم به صورت نوکر در بست این جان کنی را برای طبقه سرمایه دار انجام می دهد ولی صرف نظر از این موضوع باید خاطر نشان کرد که همزمان بدلیل انباشت مترام سد بصورت سرمایه ثابت و تغییر و افزایش نسبت این بخش در مقابل بخش جاری سرمایه یعنی دستمزد یا (کار لازم) برای گردش چرخ تولید ، "جبرا" و حجم و ارزش سرمایه ثابت آنقدر مترام گردید که به دلیل کاهش به کار گیری نیروی کار زنده و اتوماسیون تولید ، خصلت سود آوری سرمایه بمراتب نیز کمتر شده است یعنی از آنجائی که ارزش مصرف نیروی کار زنده ی کارگر بدلیل خاصیت انبساط وکش آبی خود تاریختوانست ضمن حفظ ارزش های پیشین ( ارزش ماشین الات و مواد - دستمزد) و انتقال آن به کالاهای جدید و حتی فراتر از ان انبوهی از ارزش اضافی را تولید نماید و این ارزش افزوده نیز در شکل ملموس و شینیت یافته و بیرون زا مخصوصا در دوران رشد مکانیزم تولید و مدرنیزم خود را نشان میداد ولی حالا پایان این کش آبی و انبساط در دنیای مجاری بسا مدرنیسم که همه چیز درون زا شده است این شبهه را برای این طیف ها پیش آورده است که گرایش کنونی سرمایه داری را مخصوصا در دنیای پیشرفته اش بصورت سرمایه ی مالی کاذب قلمداد کنند در صورتیکه سرمایه حقیقتا بر اساس ذات هستی خود حرکت کرد . و قاعدتا چیزی غریب و پیش بینی نا پذیر اتفاق نیافتاده است . چونکه کارنامه بحران مکرری را که سرمایه بدلیل سرشت متضاد خود در پشت سر دارد نشان داد که گنجایش و ظرفیت آن بعنوان یک رابطه ی اجتماعی نهایتا تا این حد است و باید به این نقطه تاریخی بن بست و زوال مطلق و کذب محض میرسید و به همین دلیل هست که در رابطه با ساختار های واقعی مطلوب و مورد ادعای این دسته از طرفداران سرمایه مالی و ارزوی باز گشتشان به گذشته ؛ باز هم باید تکرار کرد از آنجائیکه سرمایه مالی اوج زوال و گندیدگی همان ساختار اقتصادی و تولیدی سرمایه داری واقعی ای است که حالا کف گیرش به ته دیگ خورد و نمی تواند هیچ کار مفید اقتصادی انجام دهد و شبیه به بورژوازی پیر رباخواریست که مانند زالو بصورت طفیلی گری شیره جان ساختارهای تولیدی را میمکد نباید فراموش کرد که آن ساختار تولیدی واقعی نیز ضمن اینکه خود دیروز و امروز پیوسته شیره جان کارگر را مکیده است تا به نوزاد کاکل زری خود استحاله یابد بله این سود طلبی ها و طمع ورزی های همان سرمایه داران واقعی و اصیل بود که با همین ابزار های فریبکارانه سیاسی و گفتار سازی های ترفند گرایانه آنهم در قالب تئوری های پیشین تیئوریسم و همچنین مکتب مدیریت علمی کار و غیره و تلفیق آن با تئوری های نو محافظه کارانه منشاء رشد سرمایه مالی گردید ! و باز به بهانه بهینه کردن ساختار تولید و اقتصاد بود که مخصوصا از دهه هفتاد میلادی به بعد با حذف قوانین استخدام رسمی و تحمیل قانون قرار داد موقت نه تنها نیروهای کار شاغل را خانه خراب کردند بلکه حتی نسل های آینده را به خاک سیاه نشانند آری آنهایی که بایک دنیا امید تحصیل کردند و رنج و مرارات کشیدند یک باره با بی آیندگی مطلق و

سرنوشت پوچی رو به رو شدند که همان اربابان واقعی و اقتصاد مند جهان سرمایه داری برای شان ساخته و پرداخته بودند و اینجاست که انباشت هر چه بیشتر تمام ثروت های جهان بصورت سرمایه در دست انحصار طلبان سرمایه دار ، همه نوع بی چیزی و تهیدستی و بی تملکی و بی تعلقی را به میلیارد ها انسان از اقشار مختلف اجتماعی تحمیل می کند و بی دلیل نیست که بسیاری از این اقشار حس می کنند که حالا یک کار گزند و تنها در این روابط برده وار هیچ چیزی برای از دست دادن ندارند جزء زنجیر های مرئی و نامرئی اسارت خود!

و باز اینجاست که می بینیم کرور کرور دانشجو ، تحصیل کردگان بیکار ، هنر مندان کارمندان، پرستاران ، معلمان، نویسندگان، فعالین اجتماعی، مددکاران، طرفداران محیط زیست، مبارزان ضد تبعیض نژادی ، ضد تبعیض جنسی ، ضد تبعیض مذهبی ، ضد تبعیض ملیتی، و .... از آنجائیکه کم و بیش به این درک ضروری رسیده اند که همه این ستم ها در هر جای جهان محصول کارکردهای دیرینه نظام طبقاتی است که بنا به شرایط ویژه هر جامعه ای تبدیل به ساختار های ستم اجتماعی شده است . که قبل از هر چیز نظام سرمایه داری از آن سود می برد بنا براین اقشار حاضر در صحنه های اخیر خود به خود به مبارزه ضد سرمایه داری کشیده شده اند . شاید این پرسش در ذهن خیلی ها قوت گرفته است که راستی پرچم این مبارزه بدست کیست ؟

آیا کارگران پیشتاز ند ؟ در صورتیکه این جنبش خود را یک جنبش مقاومت بدون رهبری با مردمی از هر رنگ و جنسیت و باور های سیاسی مختلف با بهره گیری از شیوه های انقلابی و مسالمت جویانه بهار عربی معرفی می کند و بطور جدی بدنبال تغییر جامعه از پایین به بالاست و ایجاد و گسترش مجمع عمومی در هر جا یا به عبارتی اجرای رادیکال ترین شکل دمکراسی را مطالبه می کند. اینکه واقعیت ها چیست؟

که جنبش بزرگ اجتماعی حاضر خود را اینگونه نشان می دهد .....

..... ادامه دارد!

## فعالان کارگری ضد سرمایه داری گیلان